

روزگار طور فطانت و قناعت و زرانت و مستعد بعبادت شهادت تمهد قواعد دین  
 و ساک مساک و ضعیف متیقین و ارای مقاصد علیه سابقین است و او را اجان از جمع بسیار است  
 چنانکه بیاید در تلمذ شهید ثانی صورت مبارک شهید ثانی چنانکه گفته اند معتدل لغامت  
 و سرش معتدل و در آخر امر بسین و چاتی و فریبی نائل تر و رومی مبارکش با صباحت و مدور و روش  
 نیکو و با سیاهی چشم و سیاهی دوا بر بود و بر او بود و در حال یکی بر یکی از دور و دیگری بر یکی  
 از دور و بسین و گمش سفید و جیش لطیف و درشت زراعین و درشت ساقین و انگشتان مبارکش  
 مانند فلها می نقره بود و اگر کسی بر رومی او مینگرست و غدوبت لفظ او را می شنید رضی  
 بفارقت او نمی شد و از فحاطه مرابکتب بردند و محمد بن علی بن حسن عودی جزینی که از تلامذه او بود  
 گوید که آنجناب برای من گفت که بخاطر داشتن من بنام فرستادن مرابکتبان بود که بسیار  
 صغیر بودم و پدرش بسیار عطف بود با و تفرس خیر در او می نمود و هرگز او را نمی زد و معلم می گفت  
 که او را مزین و جمال او و گذار چه من میدانم که او محتاج بضر نیست و آنجناب همان نحو بود  
 چه او در غایت رشد بود و همیشه در پیرامون آنچه با و نفع داشت میگردد و هرگز میل بیازی  
 نمی نمود و چون کتاب تصریف زنجانی را در نزدیکی از اعاجم میخواند پدرش از صیغه سوال  
 میکرد و میگفت که اگر فلان صیغه را صرف کنی فلان قدر در هم تو خواهم دادن و آن وجه  
 موعود را میداد و کرامت شهید ثانی و شیخ زین الدین نقعانی در قریه اجته  
 که بسا حل بحر واقعست در خواب دید که مردی صاحب سبیت نیکو برایشان اخل شد و با و کون آب  
 بود پس و مان کون را بدان شهید ثانی گذاشت و کون را نگذاشت و شهید از آن آب جرعه جرعه  
 می نوشید پس بسینده خواب سوال نمود از آن شخص دهند پس در خواب گفته شد که آن شیخ علی  
 بن عبد العالی کرکیت و از جمله کرامات شهید ثانی که خود محمد بن حسن عودیرا بان خبر داد اینک گفت  
 که در شب چهارشنبه دهم ربیع الاول از نهصد و شصت در بلده رمله مسجد معروف بنجار فتم که مؤمن  
 بجائید ایض است برای زیارت انبیاس که در غار مدفون بودند پس دیدم که در مفضل است و حکم  
 در مسجد نیست پس دست خود را در مفضل گذاشتم و آن را کشیدم پس در گوشه گشت پس بنجار فتم  
 و بنماز و دعا ایستادم و از قافله فراموش نمودم تا اینکه بشهر درآمدم و از قافله سوال کردم گفتند  
 که آن قافله چه فرستند پس متوجرم پس تنهای رفتم تا اینکه خسته شدم و بقافله محو نشدم پس دین  
 هنگام مردی بر پشت سوار آمد چون بنزدیک رسیدم بن گفت که بروی من سوار شو پس سوار شدم

این روایت از کتب معتبره است و در تلمذ شهید ثانی از کتب معتبره است

و آن سوار مانند برق میرفت پس اندر زمان کمی بقافله رسیدیم آنوقت مرا برآورد و گفت بر فقا و خود ملحق شو و او نیز داخل قافله شد پس هر چه در میان قافله گردیدیم که او را بار دیگر دیده باشم پس هیچ اوراندیدیم و پیش از آن هم او را ندیدیم کرامت شهید ثانی چون آن جناب بعزت رسید و با شیخ محی الدین عبدالقادرین ابی انیر جمع شد و میان شهید ثانی و او مباحثات و احتجاجات واقع گردید و اجازه داد شهید ثانی را اجازه عامه و میان ایشان مواده زائد تحقق یافت پس شیخ محی الدین او را بکتابخانه خود داخل کرد که تفریح کند پس چون خواست که بیرون آید محی الدین بشهید گفت که کتابی را برای نفس خود اختیار کن که از تو باشد شهید بدون تامل و بدون انتخاب دست خود را بر کتابی گذاشت پس دست آن جناب بر کتابی از کتبی شیعیه که از مصنفات مرحوم علامه بود وقتی خواند اگر گفت ایضا کرامات شهید در دفع شر شامی اینکه حاج شمس الدین محمد بن هلال همیشه اعانت بشهید در اموال منبوه و در ایام تحصیل تهمینه مخارج او و عیال او منبوه و شهید فرمود که باقی قافله مردی بود از اهل شام و حاجی محمد مذکور شهید را از آن مرد می ترسانید بلکه میگفت که این مرد اگر در میان قافله باشد من خواسته باشم که بسفر روم هر آینه بر آن قافله نیروم و آن سفر را ترک میکنم پس شهید متکب مسافرت شد چون ببلده قطیه رسید و باشهید سر راه بود پس حاکم بلده مطالبه خراج از قافله منبوه پس اهل قافله را باشهید بنزد حاکم بردند پس شهید دید که آن مرد شامی که حاجی محمد سابق شهید را از شتر او تحذیر منبوه آن مرد و دوز در خانه والی نشسته چون آن مرد شهید را دید بجلوس گفت که این مرد است که من شمارا آن خبر دادم پس شهید بان فرمود که چه خبر از من بایشان دادی آمدند گفت که بایشان گفتم که تو بمصر میروی برای طلب علم و حاجی محمد تو را فرستاد و تو را امداد نمود پس در خواطر شهید ازین سخنها هراس و ریه ظاهر گردید چون بروالی داخل شدند پس بحباب تجار پرداخت و چون نوبت بشهید رسید و با دیگر گیسیت نفوس خیر از وجه شهید نمود و رفته بخط خود بشهید داد که جمال فلان سراج یعنی شترهای شهید از خراج رانمی باشند پس چون از نزد والی بیرون آمدند و شهید بنزد شامی رسید آن ملعون گفت که تشکی نیست که با تو لجاجت است که آن مرد را انجام میکنی پس خداوند عالم قلب آن مرد شامی را تغییر داد و دفع شر آن ملعون را از شهید نمود و سر راه شهید در آنجا نصف یک حص بود پس شهید شتران بعضی از رفقا را از مال خود محبوب داشته و از خراج گذرانید کرامت را بعه خواب دیدن شهید پیغمبر خدا را محمد بن علی بن حسن عوری که تمیز شهید ثانی است در رساله اش در احوال شهید گفته که آن جناب در مصر پیغمبر خدا را در خواب دید که شهید را وعده بخیر داده بود و محمد بن حسن گوید که صورت آن خواب در نظر من

باقی نماند کرامت خاتمه محمد بن علی بن حسن میگوید که در خدمت آنجناب با جمعی از اصحاب  
 اطیب در سفر بودیم و مردی از سلاطین اذکب از حج آمد بود و با او جماعتی بودند که از آنجمله مردی بود  
 شیعی عجمی و مردی دیگر بود نیز که ملا بود و سلطان با او نماز را بجاعت میگذاشت و آن پیر از شهید و  
 رفقای آن نهایت دوری داشت پس آن عجمی میان سلطان و شهید ثانی الفت انداخت  
 به نحویکه بقیه ایام را سلطان با شهید نماز جاعت میگذاشت و هر وقتیکه قافله نزول میکردند سلطان  
 بنزد شهید می آمد و خدایتعالی دوستی شهید را در قلب سلطان انداخت و آن سلطان با آن ملا  
 دیگر نماز نکرد و آن ملا را ملازم سبکان خویش نمود که آن سکهارا همراه داشت پس آن مرد پیر و فقیر  
 شهید را در دل گرفت و آن مرد پیر آن ملا غرم کرد و ندک بعد از او رفت و بعدا و بالنسبه شهید سعایت کنند  
 و شهید از غرم ایشان مطلع گردید و خواست که اگر زیارت ممکن نشد بدون زیارت ائمه بجا  
 بوطن رجوع کند پس چون بموصل رسیدیم آن مرد پیر شی راضعف حاصل شد بخو که قدرت سفر کرد  
 از او رفت و از قافله باز ماند و در موصل اقامه کرد و خدایتعالی شتر او را کفایت نمود و شهید  
 زیارت ائمه فائز شد کرامت ساوسه در استخار شهید انقران و طهور کرامت  
 شهید ثانی چون بجلب سید غرم او آن بود که در حلب تحفیه اقامه نماید پس قافله بجانب روم  
 می رفتند بطریق مهور پس شهید استخار نمود که همراه قافله رود و استخاره خوب نیامد و بعضی از طلبان  
 علم از غیر طریق مهور و سفر روم می رفتند و آن راهی بود که بندرت مردم از آن راه می رفتند پس شهید  
 استخاره کرد که از آن راه نرفت باشد استخار خوب آمد اما سفر آن طلبه و قافله تا خیر اقاد پس  
 شهید بکتاب خدا اتقال نمود که خبر کند از ایشان انتظار کشد پس این آیه آمد و اصبر نفسك مع الذين  
 يريدون ربهم بالصدقة والعشى میریدون وجها ولا تعد عینک عنهم پس اطمینان نفس  
 حاصل شد و قافله دیگر از راه مشهور خواستند که رفته باشند پس شهید استخار نمود و بر اینکه همراه  
 ایشان نرفته باشند پس خوب نیامد و بکتاب خدا اتقال نمود بر انتظار رفتن آن راه غیر مشهور  
 نیز خواستند که نرفته باشند این آیه آمد و من یولم یومئذ دبره الی قوله تعالی فقد با بغضب  
 من الله پس قافله دیگر بطریق مشهور سرور می نمودند پس شهید استخار نمود که همراه ایشان رود  
 خوب نیامد پس بکتاب خدا اتقال نمود این آیه آمد و اتبع ما یوحی الیک من ربک و اصبر حتی یحکم الله  
 و هو خیر الحاکمین پس قافله چهارم بر راه مشهور روانه می شدند شهید رفاقت ایشان را طالب شد  
 و در این باب استخار نمود خوب نیامد و آن قافله که می خواستند که همراه ایشان رفته باشند  
 از راه غیر مشهور می نمودند و تا خیر می انداختند و با امروز و فردا مسامحه داشتند

شرح مقدس در شب جمعه شست و قدری از قرآن تلاوت نمود و توجه کردن و خواند خدا را که بیرون  
 آید بجهت آنکه بمن میرسد از عاقبت امر من با دشمنان و حاسدان پس قرآن را کشودم و در اول صبح  
 دست راست این آیه آمد قدرت منکله لما خفتکم فوجیه سربتی حکما و جعلنی من المرسلین پس برای  
 این بشارت و این تعقل و نعمت خدا را سجده نمودم و شکر کردم و یازدهم در روایت محمد علی  
 شهید را چنانکه محمد بن علی بن حسن نوشته اند اینکه آنجناب اول تالیف کتاب شرح ارشاد بود و  
 مینوشت آن را و برای احمدی ابراز می نمود و من هم اطلاع نداشتم پس شب در خواب دیدم که  
 شهید ثانی بر منبر عالی نشسته است و خطبه مینویسد که مثل شیشه نشسته شد در بلاغت و فصاحت پس آن خواب  
 را برای شهید نقل نمودم آن جناب بخواند داخل شد بیرون آمد با یک جزوی و آن را بمن داد دیدم که  
 آن شرح ارشاد است و مشتمل است بر خطبه معروفه که در کمال فصاحت و بلاغت و براعت حسن ترصیع و بلاغت  
 است خصه تسلواری براعت استهلال است که موضوع کتاب را می نماید و در آن تعداد فرموده اسامی  
 کتب فقه را با جز عبارت و اشرح اشارت و فرمود که این آن خطبه است که در خواب شنیدی و مرا  
 امر کرد که آن را پنهان کنم و ابراز ننمایم کرامت و وارزدهم شیخ علی بن محمد بن حسن بن علی  
 در حواشی و ترا مشور نوشته که شنیدم از کسانیکه با ایشان و توفیق داشتم در بلا و اما اینکه شهید ثانی  
 در خواب دید که در شب سیر میکند و آن مکان را که دید در آن کرسیهای چندی بود و بر هر کرسی یکی از  
 علمای مشهورین نشسته بود و در جنب کرسی شهید اول کرسی دیگری بود که خالی از جالس بود و در آن  
 کرسی نشسته بود پس سؤال کردم که این کرسی از کس است در جواب من گفتند که این کرسی برای تو  
 مهیا است پس از آن وقت شهید ثانی فهمید که او را سعادت شهادت خواهد ادراک نمود پس بنائے  
 تیج گذاشت در تالیفات شهید اول علی الله مقامها کرامت سیر و تلهم پس ازین مذکور میسازیم  
 که آنجناب اخبار شهادت خود نمود اکنون در حواشی شیخ علی در کتاب ترا مشور نوشته که از شیخ حسین  
 بن عبدالصمد حارثی و والد شیخ بهائی سوال نمودند که چه می گوید شیخ اسلام در آنچه روایت شد از  
 شیخ مرحوم مبرور شهید ثانی که در استنبول مرور میکرد و مولائے ما شیخ سلمه الله تعالی با او بود  
 پس آنجناب فرمود که نزدیک است اینکه درین مکان کشته شود شخصی که برای او شان است و یا خیر یک  
 فریب باین مضمون بود فرمود پس از آن در همان مکان شهید شد و سکی نیست که این از کرامات  
 اوست رحم الله تعالی و اسکنه جنان ائمه پس شیخ حسین در جواب نوشت که سید حسین جزیری از آنجناب  
 صد و زیادت و خطاب بمن نمود و بار رسیده است که در همان موضع شهید شد و این مطلب برائے  
 نفس کشا شش منکشف شد مشرکند خدا و را با اتمه ظاهرین نوشت این را حسین بن عبدالصمد حارثی

در دوازدهم ذیحجه الحرام ۱۳۹۰ در که مشرفه زاو اما اکثره فاعطیما کرامت چهاردهم در رجب  
 محمد بن حسن عودمی بهشت را گفته که در خواب دیدم که گویا گوئیده بمن گفت که چرا طلوعی پس گفتم چگونه چنان چشم  
 و حال اینکه من بر این حالت میباشم در بلاد غربت پس گفت که مترس پس بدستی که تو در میان دو توده خانه  
 سکن داری که در هر یک از آنها قاریت پس کشودم و چشم خود را در خواب پس دیدم که همان نوعیت  
 که اشخص گفته بسیار شدم پس خدای را حمد نمودم و تخفیف در مرض خود دیدم از آن پس در شب شش بنه خواب  
 عجیب دیدم چه در اول آن شب در امر خود فکر نمی نمودم و گفتم اگر در این مرض بیم ایا عاقبت احرام  
 چون خواهد بود و از اهل بهشت خواهد بود یا از اهل آتش پس نفس خود ملطف شدیم و در عیب می نمودم و گفتم که  
 بچه عمل خواهد بود مستحق بهشت بود و حال اینکه اکثر عمر خود صرف شد با طهارتی که نیکو بود و عملی نداری که بآن  
 مستحق خنت شوی مگر ایمان و حب البیت پس خود گفتم که ایما عتق است در دخول بهشت است و من بعبادت مومن  
 میباشم و برایم گناهان بسیار است پس بر آنجا عقاب می شوم پس از آن داخل بهشت میشوم و لیکن عذاب  
 در مقابل گناهان خطری بزرگ است اگر سقطه از عفو خدا و شفاعت پیغمبر و ائمه نباشد پس درین هنگام  
 مرا خواب ربود و در خواب دیدم که در مکانی بی آب و علف بانمایت وحشت ایستادم و آلسنی ندارم  
 و بر من شیابنی نیست مگر لنگی که از ناف تا زانو را پوشانیده است و دیدم که بدن من در نهایت قبح است  
 مانند تلها بر آن برآمد پس عقل من طیران کرد ناگاه شخصی آمد و گفت اجابت کن گفته که خبر بهشت  
 گفت که این روز قیامت است و تو را براس حساب خواستند پس با او رفتم تا اینکه مراد از زمین  
 بیگناه بر گذار کرد ناگاه شخصی دیگر آمد و گفتا که سیر کن گفتم بجا گفت که مامور شدی که باش در آبی  
 پس من بزین القلب منکسر الخواطر جانب شمال راهی شدم پس با ایشان گفتم که ایما را به نزد پیغمبر خدا  
 نمی برید که شاید شفاعت نمایند پس گفتند که مامور آبان نشدیم پس گفتم که مرا قریب بجان ایشان  
 هر و برید بنوی که صدقند که شما قاصدان مکان میباشید پس من با ایشان بودم ناگاه دیدم که پیغمبر  
 و امیرالمومنین از طرف راست ما نشسته اند و در نزد ایشان سه نفر نشسته اند که در مجلس مشاخره تراز ایشان  
 نشسته اند پس چون ما را دیدند ما را طلب نمودند پس چون به نزد یک ایشان رسیدیم پس من سلام  
 کردم بر ایشان با قلب منکسر و سر زبر انداخته از جای بدمی منظره از آنیکه مامور باش چشم شده ایم پس  
 پیغمبر من نظر کرد در حالیکه سر زبر انداخته بودم و پیغمبر زمانی در آنجا آمد کرد و بعد فرمود که او را بهشت  
 برید ایشان عرض کردند که یا رسول الله در صحیفه حسنات او چیزی نیست و صحیفه سیئات او مملو است  
 پس پیغمبر ایشان کرد و با من صحیفه بود پس صحیفه حسنات را با و دادم و در آن صحیفه در ورق اول  
 ستوب بود بیک سطر بخط واضح الا ایمان و حب اهل البیت و باقی آن صحیفه سفید بود و چیزی در آن

نوشته بود پس اشعار محو و محیفه دیگر پس آن را با و ادم و آن پسر بود و جای یک کلمه خالی نبود پس آنجناب هر دو را بزرگان نومی مبارک گذاشت پس از آن فرمود که او را به بهشت برید عرض کردند که یا رسول الله صیغه او را دیدی پس آن جناب آن صحیفه را بیرون آورد و آنرا نشکر کرد بناگاه مملو از حسنات بود از اول تا باخر این آن صحیفه سیات را باز کرد آن خالی بود مگر کمی از سیات پس پیغمبر ایشان گفت که نظر کن پس ایشان عرض کردند که امر بسوی تو هست پس پیغمبر ایشان کرد بجانب راست و فرمود که او را به بهشت برید پس ایشان عرض کردند که ای پیغمبر خدا ما از آن مانعیم که کسی را به بهشت بریم آنجناب بمن فرمود که تو خود به بهشت برو عرض کردم که ای پیغمبر بهشت کجاست پس فرمود که ازین جانب برو و بدست راست ایشان کرد و فرمود که خواهی دید در ی بلند نورانی پس داخل شوم عرض کردم که ای پیغمبر خدا در باز خواهد بود پس فرمودند که باز بهت انشاء الله تعالی پس گفتم که ای پیغمبر چگونه داخل بهشت شوم باین خلقت بد قبیح آن جناب فرمود که چون داخل شدی می بینی نه که شر را در نزد و بهشت پس از آن نه غسل کن که زائل میشود آن چیز که تو هست از سوی منظر پس بجانب دیگر عبور کن که در آنجا خواهی دید لباس عقیقه شده پس بقدر حاجت از آن پیش نشین و استراحت کن و بخور از آنچه در آنجا هست پس عرض کردم که در آن جا چیست آن جناب تبسم نمود و گویا فرمود که سوال مباح است در آنجا رطب و انگور و لبن است پس عرض کردم که قسم بحق تو ای پیغمبر که من دوست دارم رطب و لبن را پس گویا فرمود که بلی خور را که بگذشت است پس عرض کردم که پس از آن چکار کنم ای پیغمبر خدا فرمود که در آنجا باش تا آنکه کسی خبر تو می آید و تو را بکنان تو می رسانند آن مکانیکه خدا برای تو تعیین کرده است پس از نزد پیغمبر برآمدم و اندکی راه رفتم پس دیدم که در عالی نورانی ظاهر شد و آن کشود هت و یکس از آنجا نیت پس داخل شدم و به نه که شتر رسیدم و دیدم که جار است پس در آن غسل نمودم و آن سوی منظر که در بدغم بود رفح شد و عبور کردم بجانب دیگر و در آنجا جامه چندی دیدم که بعضی در صندوق بزرگ و بعضی در سقظهای کوچک بودند پس بعضی از آنها را پوشیدم و نگاه کردم پس بناگاه درختان بسیار و زمین نیکو و میوه که دست رس بود و رطب و لبن و عنب دیدم چنانکه پیغمبر خبر داده بود پس بقدر کفایت خوردم پس ساعتی نشستم و استراحت کردم از آنچه در آن بودم از محنتهای فراد آن و آن رعشی و ترسی که در دلم بود پس بناگاه دو شخص آمدند و سلام کردند و گفتند بر خیز تا به بی بی آنچه را که خدا وعده داده پس با ایشان کمی راه طی کردم پس مراد داخل در می کردند که نیکو بود پس گفتند که این ابتداء مقام و محل تو هست و اندکی سیر کردیم پس بقبیره رسیدیم که بر بالای ستونها بود بدون دیوار و در حوالی آن نهرهای جریان داشت پس گفتند که نشین پس نشستم پس گفتند که آیا چیزی بخوری گفتیم باکی نیست پس مائده حاضر ساختند که در آن انواع اطعمه بود و بوی خوش از آن می آمد و آن مائده بر همان نیکو با بود

و با ایشان زنی بود که در عمر متوسط بود پس مانده را گذاشتند و گفتند که بخور پس من گفتم که آیا شما با من میخورید پس  
 گفتند که ملائکه میباشم و ایشان خدمه باشند پس بان زن گفتم که آیا تو با من میخوری گفت بنی ز دوست که بیاید پس  
 تو کسی که با تو بخورد و او دوست تر باشد بسوی تو از من پس بودیم بناگاه زنی جمیله آمد که بنندگان مثل آن  
 ندیده بودند چون به نزد یک رسید سلام کرد و زانویی مرا بوسید و از طرف راست من نشست پس  
 با او گفتم که بسم الله بخور پس از زن لایق سوال کردم که این کنایت گفت که از حور اعین هست که خدا برائے تو مخصی  
 کرده پس ما آنرا خوردیم تا کفایت ما کرد و من بان زن نظر نمودم و تخیر در حسن نظر آن بودم پس از آن آن  
 دو ملک که در اول با من بودند گفتند که برخیز تا نگاه کنی در آنچه که خدا بتو عطا کرده پس برخاستم و با ایشان  
 سیر کردم بناگاه سه یا چهار نفر از نیکو رویان آمدند و با ایشان دایه بود که در میان فرس و بغل بودند یک  
 منظر و بر آن زن بود پس گفتند که سوار شو پس من سوار شدم و آنها هم در پیش روی من بودند و در آن  
 بستان با و نهر ساعتی سیر کردم پس گفتند چه قدر سیر کردی گفتم نمیدانم گفتند که صد فرسخ تقریباً بوده  
 و باقی ماندست برائے تو چندین برابر آن در اینجستی که ما در آن هستیم پس مرا بدست راست بردند و عت  
 درازی سیر کردیم تا بدیواری رسیدیم پس من گفتم که این دیوار چیست گفتند که این ملک شیخ زین الدین  
 پس گفتم اکنون کی است گفتند که او در موضعیست که عطا کرده آنرا خدا تعالی با و پس گفتم که آن چرا حاتے که  
 و بدن او بود از اهل نبی و عدوان آیا مندل شد یا نه گفتند بل از جراحات چیزی باقی نماند مگر یک  
 از بالائے دوش او که مانند ستان و نشان است و آن علامتی است که باقی مانده است پس گفتم  
 که در نزد شهبذ ثانی کیانند گفتند که همه اصحاب او در نزد او می باشند و ذکر کردند مخصوصاً اسمی کسانی  
 را چون شیخ محمد خروستی علی و شیخ بهاء الدین و جماعتی که اسمائی ایشان در نظر من است پس گفتم که اراد  
 دارم که به بنیم سید علی بن صالح را گفتند که اکنون آومی آید پس در میان سخن بودیم که ناگاه دیدیم  
 دو مرد را که نشستند و بر ایشان همیت و وقار است پس گفتم ایشان کیانند گفتند که یکی امام موسی کاظم  
 و دیگری حضرت امام رضا است پس من پیش رفتم و سلام کردم بر ایشان پس جواب سلام را گفتند  
 گویا مبارکباد میگفتند مرا با آنچه خدا انعام فرمود و ساعتی در خدمت ایشان رفتم پس از آن از من مفارقت  
 کردند پس درین حال سید علی مذکور آمد و مرا استقبال کرد و هر یک از ما در محاوره و مکالمه شدیم و سول  
 کردم از شهبذ ثانی و اصحاب او گفت آنها خیر میباشند و گفت که باکی نیست که مواضع بعضی از کسانیکه خواهند  
 آمد تعیین نمایم پس ذکر سید علی بن صالح که پسر عم خود سید زین الدین و بعضی را که اسم ایشان  
 در حفظ من نماند پس بیدار شدم و عرض کردم و حجت یافتیم و مراد از شیخ بهاء الدین غیر از شیخ مشهور است چنانکه  
 در تفسیر تلامذة او مذکور است و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته که آن جناب اجازه از شیخ علی

بن عبد العالی میسی دار و بلا واسطه و اما علی بن عبد العالی که کی ملقب بمحقق ثانی پس شهید ثانی  
 از او جان و او بواسطه نه بدون واسطه مؤلف گوید که در تلمذ شهید ثانی در نزد محقق ثانی  
 گویا بی ریب باشد و در شرح لعه در کتابینما یا لعان یا ایلا یا خلع نقل قولی از محقق ثانی کرده که عبارت  
 ولایت دارد بر اینکه محقق ثانی استادا او بوده و شیخ بهائی در کتاب البعیر فی کر کرده است جان شهید  
 ثانی از محقق ثانی شیخ علی بن محقق بن عبد العالی که کی ملا سدری در کتاب شرح اصول کافی اسناد و اجاز  
 خود را نوشته و او جان از او و نفر دارد یکی شیخ بهائی و دیگر میر داماد و در آن اجاز گفته که شهید ثانی  
 اجازه دارد از علی بن عبد العالی که کی معروف بمحقق ثانی پس در یکی از ان دو اجازه اجاز شهید  
 از شیخ علی بن عبد العالی که کی محقق ثانی مذکور داشته و از جمله کرامات شهید ثانی اینکه بخط  
 مبارک او یافت شد صد کتاب غیر آنچه تلف شد و سوخت از کتب کثیره و این از اعظم کرامات و نایب  
 ربانیست باینکه آنجناب اطال خاطر بسیار و احوالی پریشان از روزگار خدار و موافق بشمار بود  
 و این حکایت را شیخ اسد الله کاظمی در کتاب مقابله معین مذکور داشته و تدا محمد که مؤلف  
 کتاب از کتبی که بخط خود نوشته زیان از صد و پنجاه کتاب است و از جمله کرامات شهید ثانی  
 در مد او سلم شهید ثانی در باب ما و چیز است که شیخ اسد الله کاظمی در کتاب مقابله مذکور  
 داشته که کرامت مشهوره آنجناب آنست که فلم را یکدفعه بدوات فرو میرد بت سطر و سی سطر بنوشت  
 و بسا هست که گفته شد است که چهل سطر و هشتاد سطر از یک فرو بردن فلم بدوات می نوشت  
 و شاید آن باختلاف سطور و از منته و احوال باشد تا اینجا کلام شیخ اسد الله که بود و شیخ علی در شهر  
 گفته که در زمان شهید ثانی و شیخ محمد کاتب بسیار جمع شده بود با کتبهای شیخ محی الدین  
 جد ما در می صاحب معالم و آن کتابها وقتی بود بقدر هزار جلد سوخت شد باز نزد ما بقدر هزار جلد  
 باقی مانده و چند جلد کتاب از خط شهید ثانی بود و آن جناب از اعیان فقهاء فرقه ناجیه امامیه اتنا عشر  
 بوده و محاسن آن جناب زیاده از ان است که بحساب و شمار در آید و کتاب روضه او مرجع طلاب  
 و معلین متعلین است و مساک مرجع فقها اطیاب در هر باب است و هر مصنف که بعد از مساک آمده  
 مساک مساک رفتار کرده اگر چه بر فروع آن زیان کرده و بر تحقیقات او افزوده و شیخ اسد الله  
 گفته که شهید صحر و اما شیخ علی بن عبد العالی میسی بوده و تلمذ شهید ثانی محمد بن علی  
 بن حسن عاظمی کتابی در احوال و اوصاف استاد شهید ثانی نوشته  
 و گفته که آن جناب جامع منافع و محاسن بوده و شیخ است بر مبد و منتاسک فضائل بوده و خطه  
 از عمر را مروزند داشت مگر در کتاب فضیله از فضائل و اوقات خود را تفسیر کرده بود و در یوم و سلم



با آنچه نفع آن بدو عاید شود پس محمد بن علی ذکر کرد اوقات تصنیف و مطالعه و مراجعه اجتهاد در عبادت و  
 در احوال معیشت و قضاء حوائج محتاجین و مهمانان را تلقی مینمود به نباشت و کرم و روی خندان و بیکر که شب  
 به نیم جمع میکرد برای عیالش می آورد و نماز پنج را در مسجد ادا می کرد و بقیه روز را اشتغال به تدریس و است  
 و نماز عشا را با جماعت میکرد و از آن پس مانع انگور خود میرفت و آنرا اصلاح و محافظت میکرد و نماز پنج  
 در مسجد ادا نمیداد و از آن پس تدریس میکرد پس از آن ذکر نمود که آن جناب را در ادب و فقه و تفسیر و  
 حدیث و معقول و هیئت و هندسه و حساب و غیر اینها سیر حد کمال رسیده و مولد او سیزدهم شوال سنه  
 نصد و یازده از هجرت بود و قرآن را ختم کرد و حال اینکه نه سال از عمر سر نفیش گذشته و در خدمت پدر  
 بزرگوارش مشغول بدرس شد بغنون عربیه و فقه تا آنکه والدش رحمت ایزدی پیوست و آن در حال  
 نصد و هشت و پنج بود پس آن جناب برای طلب علم بسوی قریش هجرت کرد و تلذ کرد و در خدمت  
 بن عبد العالی مزی در آنجا رسیده نصد و سی و سه و از آن پس بسوی کرک مسافرت نمود و در آنجا  
 در خدمت سید حسن بن جعفر بن فتون تلذ کرد و بار دیگر در سنه نصد و سی و چهار بسوی وطنش حج آمد  
 از آن پس دمشق رفت و در آنجا نزد جمیع تحصیل علوم اشغال نمود مانند شمس الدین محمد بن گنی و شیخ احمد  
 بن جابر پس باز بسوی حج آمد و در سنه نصد و سی و هشت بمصر رفت تا تحصیل کند بعضی از علوم که ممکن است  
 و نزد جمعی از علماء عامه تلذ نمود در فقه و حدیث و غیر آنها نیز در شانزده نفر از علماء مصر تلذ نمود پس در  
 سنه نصد و چهل و چهار بجهت مسافرت نمود و حج بجا آورد و بجانب حج مراجعت نمود پس در سنه نصد و  
 چهل و شش بعراق رفت برای زیارت آینه و در همان سال مراجعت نمود پس از آن در سنه نصد و پنجاه  
 و یک مسافرت نمود بجانب روم و سه ماه و نیم در قسطنطنیه ماند و مدرسه نوری که در بعضی کتب بود با توفیق  
 شد پس بعلبک مراجعت کرد و در آنجا اقامت نمود و در مذاهب فقه در مدت طولیه در کس گفته تا اینجا  
 حاصل کلام محمد بن حسن بود و در تلذ شخصیه تانی و در نزد علماء عامه مانند شهاب اول و علامه و نحو ایشان بعضی  
 اعراض از آن نمودند مانند صاحب معالم و گفتند که عرض ایشان اگر صحیح بود لیکن مفاسدی بر آن مرتب  
 میشود و لیکن این سخن سخن خوبی نیست چه باید آدمی اطلاع بر علوم و کتب ضلال داشته باشد بتواند  
 که آنها را دفع و رفع فرماید و بر آن احتجاج کنند و مایفات آن بزرگوار بسیار است و شیخ است  
 کاظمی تحت تالیف دانسته از آنجمله کتاب مساکت که هفت مجلد است و در معاملات مانند آن کتاب  
 قبل از آن از علماء اطهار رطبوز رسید معروف است که چون مساکت را با صفهان بردند علماء صفهان  
 گفتند که این کتاب براسی بچی مکتبی خوب است بجز شرح لمعه با صفهان رسید فضل و صفهان هم بفضیلت  
 آنجا معروف شدند و کتاب شرح ارشاد که مسی بروفته الجمان است و از آن کتاب طهارت و صلوة

بیرون آمدن آن اول از تالیفات آن جناب است که بعد از ظهور اجتهادش بزور ملکه تصنیف فرموده و آن جناب از عمرش سی سه سال گذشته بود و شرح الفیه سیمی مقاصد علییه و شرح دیگر متوسط و شرح دیگر مختصر و فوائد علییه و شرح نقلیه و شرح لمعه در دو جلد و بر او حواشی بسیار نوشته اند از جمله فاضل هندی صاحب کشف اللثام بطهارت و صلواته ان مفضلا تعلیقه نوشته و میرزا محمد دیلمی و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسین ابن شهید ثانی و تعلیقه او مجلد است و مسامحت است بزهرات رویه و با فضیلت نوشته و سلطان العلماء او باختصار نوشته مشتمل بر ایرادات و شیخ علی نواده اکثر ایرادات او را رد نموده و اقا جمال خونساری از اول تا آخر دو سه مجلد نوشته و در بعضی از مواضع بالتفصیل استدلال و در بعضی باختصار و اکثر مواضع را معترض نشده و شیخ محمد بن شیخ حسن ابن شهید ثانی طهارت و صلوات این را تعلیقه نوشته و خالی از وقت نیست و محمد صادق بن عبدالقشاح تنکابنی و میرزا ابراهیم پسر ملا صدیقی از طهارت تا کتاب زکوة نوشته و اقا محمد علی ابن آقا باقر هزارجریبی دو سه مجلد بلکه علاوه تعلیقه بر آن نوشته و نهایت با نقاب است و اقا قاضی قزوینی که شاگرد ملا خلیل قزوینی است حواشی غیر مدونه بر آن دارد و شیخ بهائی را حواشی غیر مدونه قلیل بر آن است و ملا محمد علی نور را بر آن حواشی غیر مدونه است و این فقیر مؤلف را بر آن حواشی است از طهارت تا دیات دو چند مجلد و میرزا سید شروانی را نیز بر آن حواشی غیر مدونه است و ملا صالح مازندرانی را نیز حواشی غیر مدونه بر آن کتاب و غیر ذلک من الحواشی الصادقه عن اقسام الاعلام و شرح لمعه آخر تالیفات آن جناب است و از او پیشتر روز نوشته زیرا که در طیف نسخه اصل تاریخ شروع در تالیف آنرا نوشته و در آخر نیز تمام آنرا نوشته و این فقیر را حواشی غیر مدونه بر کتاب بساکن است و اقا محمد باقر بهبهانی را نیز بر ساکن حواشی مدونه است و از جمله تالیفات او حاشیه فتوای خلافیات شرائع و حاشیه قواعد و کتاب تهیة القواعد که دو بیت بابت صد باب در نحو است و صد باب در اصول هر دو را با قاعده عنوان کردن و بر آن تفریح بسیار نموده و اقوال را هم غالباً نقل نموده و حاشیه ارشاد و منیة المرید در آداب مفید و مستفید و آن آداب التسلیین است و قریب بسه هزار بیت میشود که هرگز بی پنجاه حرفت و از جمله لطائفیکه در آن کتاب نوشته اینکه چرا علماء در سابق ایام محترم بودند و در این از منزهت از ایشان رفته است و در حل این مطلب فرموده که در سابق ایام اهل دنیا خود را بعلما رمی سپانندند و طالب معاشرت ایشان بودند علماء استنکاف داشتند و با اهل دنیا معاشرت نداشتند و اهل دنیا هم بعلما کبر اعظم در نزد علماء است و درین از منزه علماء خود را با اهل دنیا بستند و با ایشان معاشرت کردند و از دنیا می ایشان درخواست مینمودند پس اهل دنیا استنکاف داشتند و چنین داشتند که اکبر اعظم در نزد ایشان است

و علمای رتبه دست میباشند تا اینجا حاصل کلام شهید در آن کتاب بود و فی الحقیقت این سخن کشف از حقیقت  
 حال بر وجه صواب است و از جمله تالیفات آنجناب حاشیه بر مختصر مایع است و رساله اسرار معلوق و رساله  
 در نجاست چاه بلاقات و عدم آن و رساله در یقین بطهارت و حدث و نکات در تناخر و سابق و رساله  
 حدث و واقع در اثنا غسل جنابت و رساله در تحریم طلاق حایض حاطه که مدخول بها و زوشن حاضر باشد  
 و رساله در طلاق غائب و رساله در نماز جمعه و رساله در ترغیب بر نماز و رساله در آداب جمعه و رساله  
 در حکم مقیمین در اسفار و رساله در مناسک حج و رساله صغیر در مناسک حج و رساله در نیات حج و غسل  
 و رساله در احکام جمعه و رساله در میراث زوجه و رساله در جواب سه مسئله و رساله در بیان دو سبب بخیل  
 در حق علم و کتاب سکن الفوائد در نرد و فقدان اجتهاد و اولاد و در آن کتاب صواب صابران را از انبار و  
 آیات بیان نمود و سیمای صواب مصیبت اولاد را و در آخر آن کتاب گفته که خداوند در مصیبت اولاد این مشوای  
 را مستقدم لیکن مراد مصیبت اولاد اگر قمار کن که طاقت ندارم و این صوابها را نمی خواهم و عوض آن  
 صوابها را دیگرم استفیض فرما و کتاب کشف الیه در احکام فیه و رساله در عدم جواز تقلیدیت  
 و رساله در اجتهاد و بدایه در روایت و شرح بدایه و این فقیر را بر شرح درایه حواشی بسیار است لیکن مدون  
 نینمودم و آن حواشی مشتمل بر قواعد بسیار است و این فقیر در همان حواشی شرح درایه اجان دو فرزندم  
 محمد تقی و موسی را نوشته ام و کتاب غیبه القاصدین در اصطلاحات محمدین و کتاب سنار القاصدین در اسرار  
 معالم دین و رساله در شرح حدیث الدنیا مزرعة الآخرة و کتاب رجال و نسب و رساله تحقیق ایمان  
 و اسلام و رساله در تحقیق نیت و رساله در اینکه صلوة قبول نمیشود مگر بولایت امیرالمومنین و رساله در  
 تحقیق اجماع و کتاب اجازات و حاشیه بر عقود ارشاد و منظوم در نحو و شرح آن منظومه و رساله در شرح سبیل  
 و سوالات شیخ زین الدین و اجوبه آنها و فتاوی شریع و فتاوی ارشاد و مختصر منیه المرید و مختصر مسکن  
 الفوائد و مختصر خلاصه و رساله در تفسیر قول خدا تعالی و التائبون التائبون و رساله در تحقیق عدالت  
 و جواب مسائل خراسانیه و جواب مسائل نجفیه و جواب مسائل هندیه و جواب مسائل شامیه و رساله  
 سطنبولیه در واجبات عینیة و بدایه در سبیل هدایه و فوائد خلاصه الرجال و رساله در ذکر احوال خود و  
 محمد بن حسن که تمیذ او بود آنرا زیاد کرده و شیخ علی نواده آن بزرگوار بر هر دو زیاد کرده و غیر آنها  
 از رسائل و اجازات و حواشی و در باب شهادت آنجناب اختلاف است و این فقیر از آن خود ملاحظه علی لایحی  
 شنیدم که چون آن بزرگوار در بلاد عرب علم اشتمار برافراشت عامه عتیا از این معنی دلنگاریدند  
 و سلطان رسانیدند که شیخ زین الدین شیعه است پس سلطان هفت نفر فرستاد که آن جناب را بیای  
 تحت بادشاه بیزند تا سلطان را از آن واقعه آگاهی حاصل آید این هفت نفر در بین راه دستبندی آید

باو دراز نمودند و در بین راه کرامت بسیار آنجناب بمنصیۃ ظهور رسید پس ایشان با خود اندیشیدند کہ اگر  
 او نزد سلطان برود و خواہد نجات یافت و ما را کہ دست بی ادبی باو دراز کردیم خواہد بہلاکت انداخت  
 پس اورا بدرجہ رفیعہ شہادت رسانید و سراور را برائے پادشاہ بردند پس سید عبدالرحیم عباسی کہ سید  
 بودہ و از نسل عباس بن عبدالمطلب بود و در باطن شیعہ و از اخلاص کشتیان شہید بود این واقعہ را شنید  
 و او منصب توفی الممالک داشت پس قلمدان خود را برداشت و بنزد پادشاہ رفت و قلمدان را نزد پادشاہ  
 گذاشت و عرض کرد کہ مرا ز خدمت گذاری معاف دارید سلطان از سبب تغافل او و سید عبدالرحیم  
 گفت کہ طازمان استنای سلطان از قاعدہ و قانون اعیان جان بیرون رفتہ اند شامی فرستید کہ  
 شیخ زین الدین را بیاورند تا بہ علماء مجادلہ کنند و ہمیشہ معلوم گردد ایشان سراور را برائے شامی آورند  
 و شامی ہم ایشان را مواخذہ نیکیند پس بیا باشد کہ شامی را بخواہد برائی مہمی پس ایشان سراور را خواہند آورد  
 و چہ بین دولت خدمت کردن خطا است پس مرا معاف دارید سلطان را پسند آمد و آن بہت نفر را  
 سید عبدالرحیم شہید شد امر کرد کہ آن بہت نفر را گرفتند و آتش بسیار افرودتند و این بہت نفر  
 را آتش سوختند و در کتاب امل الامل گفتہ کہ سبب آن جناب پنہانہ بعضی از شاہخ شہیدم و بخط بعضی  
 دیدم اینکہ دو نفر در خدمت شہید ثانی برافقہ آمدند پس برائے یکی از ایشان حکم کرد پس محکوم علیہ غضباک  
 گردید و بسوی قاضی صیدا کہ اسم او معروف بود رفت و شہید درین ایام از مسکن دور شدہ در باغ انجوری  
 منزل داشتند و مشغول بتالیف شرح لمعہ بودہ و ہر روزی یک کراس منوشت کہ یک جزو باشد پس چنانچہ  
 صید بسوی حج کس فرستاد کہ اورا بیاورند و شہید در آن ایام بیکہ برائے حج بیت اللہ فرستہ بود  
 بانیکہ سابقاً بہ نجات متعددہ حج بجا آورده بود و مقصودش آن بود کہ مخفی باشد کہ کسی از احوال او  
 آگاہی نداشته باشد و در اثنای راه در میان محلی نشست و روی محل را پوشانید پس شخصی کہ بطلب  
 او رفتہ بود در حج اورا نیافت و اہل آنجا گفتند کہ آنجناب تمیت کہ سفر کردہ است پس قاضی صیدا  
 سلطان روم نوشت کہ در بلاد شام شخص مبدع پیدا شدہ کہ از چہار مذہب خارجیت پس سلطان  
 بطلب او کسی را فرستاد کہ اورا زندہ بیاورید تا با علماء مجادلہ کند و مطلع بر مذہب او شویم  
 تا آنچہ مذہب ما اقتضاء دارد بدان نحو عمل کنیم آن شخص آمد و از او استفسار نمود گفت او بیکہ زرقہ  
 پس بطلب او روان شد پس در اثنای راه مکہ باو رسید آنجناب فرمود کہ با من باش تا حج انجام  
 از آن پس ہر چہ میخواہی بکن آن شخص راضی شد پس چون از حج فراغت یافت اورا بروم بردند پس  
 چون ببلاد روم رسید شخصی آمد و از آن شخص کہ ہمراہ شہید بود سوال کرد کہ این چہ کس است کہ باو آ  
 و جواب گفت کہ او مردی است از علماء شیعہ امامیہ کہ من میخواہم اورا بنزد سلطان بردہ باشم

این شخص گفت که تو در اثباتی راه یقین بالبسیله با و تقصیر خدمت کردی و آزارش نمودی و غیرتسی که او بپادشاه  
 شکایت از تو کند یارانی هم در اینجا وار و آنها هم با و اعانت نمایند پیش بلاک تو خواهد شد پس مواب  
 اینکه سرش را جدا کنی نیز و سلطان بفرستی آن مطر و طالع جفت پی کنند تا قده صالح در کنار دریا سر  
 اطهرش را جدا ساخت و طالع از ترکان در آن شب دیدند که نورها از آسمان تزلزل نمایند بان مکان و بان  
 میروند پس ترکان آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند و قبته بر روی او بنا کردند پس آن  
 ملعون چون آن سر مبارک را بنزد سلطان رسانید سلطان از قتل او انکار کرد و سید عبد الرحیم عبا  
 سعی در قتل او کرد و پس سلطان آن ملعون را کشت تا اینجا کلام اهل الاصل بود و بعضی از اوباء در  
 تاریخ وفات آن جناب گفتند تاریخ وفات ذکالاقواه اجمته مستقره و الله و در لولود مذکور است  
 که این عبارت مشعر بر آنست که وفات او در سال نصد و هفتاد و شش باشد اجمته باید بها وقف خوانند  
 نه بتامی مثناة نو قانیه و الا زیاده از هزار میشود و آنچه من بر آن اطلاع یافتیم ام در مواضع متعدده  
 آنست که در سال نصد و هفتاد و پنج اتفاق افتاده و بنا بر آن عمرش پنجاه و پنج یا پنجاه و شش خواهد  
 بود و موید این مطلب اینکه در کتاب در المنظوم و المنثور که از تالیفات شیخ علی لوده شهید ثانی  
 است در ترجمه و پسرش شیخ حسن گفته که پدرش چون بدرجه شهادت رسید در سال نصد و شست و پنج بود  
 تا اینجا کلام لولود بود و سقطات و جملیات او ظاهر است چه عبارت بعضی اوباء غلط بین است زیرا که  
 آن عبارت متجاوز از هزار است علاوه کلام در المنظوم مناسقات بسیار با پنجه لولود در صدر کلامش  
 فرموده و اگر آن عبارت غلط باشد و آنچه مولف کتاب بر خورده و در تذکره العلماء نوشته ام  
 و لاوتش در سال نصد و یازده و فائش در سنه نصد و شش اتفاق افتاده است و صاحب  
 لولود گفته است که یافتیم بعضی از کتب معتمده در حکایت قتل شهید ثانی که باین صورت نوشته بود  
 که گرفته شد و ما خود کردید شهید ثانی در مکه مشرفه بامر سلطان سلیم پادشاه روم در پنجم شهر ربیع الاول  
 سنه نصد و شصت و پنج در مسجد الحرام او را گرفتند و او را بیرون آورند بسوی بعضی از خانهها  
 کتبه و در آنجا یکماه و ده روز مجوس بود پس او را از راه دریای قبطنظینه بردند و در آن بلد او را  
 کشتند و سه روز بدن مبارکش را انداختند پس از آن جسدش را بدریا انداختند و این کیفیت نقل  
 شده است از خطی که نقل شد آن خط از خط شیخ افضل شیخ بهار الدین تا اینجا کلام لولود و علامه محلی  
 در کتاب بکار نقل فرموده از ثقات از شیخ بهاسنی از والدش شیخ حسین که شاکر و شهید ثانی  
 بود و او گفته که من و استادم شهید ثانی سوار بودیم پس در موضعی از استنبول رسیدیم پس دیدیم  
 که اثر تغییر در پیش مبارکش پدیدار شد و فرمود که خون بزرگی در این موضع ریخته میشود پس بعد از

زمانی خون مبارک آن بزرگوار در آن مکان ریخته شد و این از جمله کرامات آنجناب بود که امت دیگر از آنجا  
 آنکه بعد از شهادتش باریان عظیم خارج از حد اعتدالی در اسلام بول آمد و در پای پیچان آمد بنحویکه نزدیک  
 بود که اسلام بول غرق شود ملاحظیل قزوینی مقبره اش در قزوین و مدرسه هم در جنب مقبره اش میباشد  
 که منسوب باوست آن مدرسه بالفعل خرابست و معلوم نشد که آواز که اجازت دارد ولیکن اخباری  
 مسکک است و صاحبشیل است و شرحی فارسی بر کافی نوشته است و شرح کتاب زکوة در نزد من است  
 و از جمله تلامذ او افاضی قزوینی است که بسیار فاضل بون و جامع و صاحب تالیفات بوده است  
 اینکه مجموعه نوشته در مسائل عدیه از منقول و معقول و ریاضی و نحوان و این کشف از آن میکند  
 که استادش نیز فاضل بوده چه هر تلمذی غالباً منظم کلمات استادش میباشد و ملاحظیل قزوینی در  
 سلسله برخطارفته بود یکی اینکه ترجمه بلا مرجع جایز است مانند رغیفی جامع که بدون ترجیح یکی را بر میدارد  
 و مانند قدح عطشان و مانند اینکه در مکانی که مسطح باشد و آب بر آن ریزند پس باید آن آب هیچ  
 مست در آن نشود و حال اینکه میشود و مستکلمین این موارد نقض متعرض شدند و جواب و مثال  
 اول و مانند آن باین نحو است که اگر در مثال این مقامات مرجع است و اگر ترجمه بلا مرجع جایز  
 باشد انداد ابواب اثبات صانع لازم آید چه ممکن مساوی الطرفين است یعنی وجود و عدمش نسبت  
 بدانش مساوی است پس اگر ترجمه بلا مرجع جایز باشد لازم آید که بتواند وجود ممکن بے صانع  
 متحقق شود پس اثبات واجب الوجود نتوان نمود مستلزم دوم که ملاحظیل بر آن رفته اینکه شکل اول  
 نتیجه پذیرا که مستلزم دور است زیرا که نتیجه موقوف بر کبری است و کبری نیز موقوف بر نتیجه و دور  
 باطل است پس شکل اول باطلت پس استدلال بشکل اول در هر مقامی باطلت و این شبهه را  
 شیخ ابوسعید ابو انخیر کرده و شیخ بو علی سینا فرستاده و نوشته که شما استدلالیان باید هر مطلبی را  
 یکی از اشکال اربعه تمام کنید و تمامیت ثلثه موقوف بر تمامیت شکل اول است چه آن سه شکل باید شکل  
 اول تمام شوند و شکل اول مستلزم دور است چه نتیجه موقوف بر اندراج اصغر تحت اکبر تقریری که مقدم  
 شد و هر دلیل تا بشکل اول در نیاید تمام نخواهد بود چنانکه شما را این گمانت و شکل اول بدی  
 الا نتاج است چنانکه شما میگوئید با اینکه این مستلزم دور و باطلت چون این شبهه شیخ پس  
 رسید و جواب نوشت که دور باجمال و تفصیل مندرج است چه حجت دور مختلف است زیرا که کبرے موقوف  
 بر نتیجه اجمالاً و نتیجه موقوف است بر کبری اجمالاً حاصل چون ملاحظیل این دو مسأله را اختیار نمود  
 اشعار بر اصرار یافت و چون بسمع علماء اصفهان رسید مانند قاسمین و ضرب و اتراپ او نهایت  
 در مقام تخطئه و انکار بر آمد چون انکار و تشنیع ایشان بگوش ملاحظیل رسید روانه اصفهان شد که با ایشان

در احوال قاضی حسن خاوری

درین باب مجادله نماید پس وارد مدرسه که آقا حسین در آنجا تدریس میکرد و آقا حسین در اندرون خانه بود  
در مباحثه ملا خلیل و ملا میرزا شیروانی

ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی در مدرسه بود و در نزد آقا حسین درس میخواند و اتفاق افتاد که ملا خلیل بجزیره  
ملا میرزا وارد شد ملا میرزا از کیفیت احوال او استفسار نمود در جواب گفت که من ملا خلیل تفرزونی میباشم  
و شنیدم که آقا حسین درین دو مسئله معروف بر من تشنیع و انکار نموده آمدم تا با او مناظره کنم ملا میرزا  
گفت که شما بگوئید که چرا در شکل اول صغرا و کبری مستلزم نتیجه نیستند ملا خلیل گفت برای اینکه دو لازم می آید  
و در باطل است پس شکل اول باطل خواهد بود ملا میرزا گفت که همین دلیل شما شکل اول است و مشتمل است  
بر صغرا و کبری و مستلزم نتیجه نیدانی پس دلیل تو بنا بر مذہب تو فاسد است پس ملا خلیل صبر نه کرد تا آقا حسین  
بیرون آید بلکه بلا فاصله برخاست و بر دراز گوش خود سوار شد و بقزوین مراجعت کرد و او را پسری بود  
فاضل معروف بلا سلیمان بن ملا خلیل و صاحب تالیفات است اما آقا حسین بن محمد انخونساری  
از جماعت جمعی که با او کارم افاضل اکامل است و آن جناب را تعبیر میکنند به استاد الکلی فی الکلی  
و در ابتدا کار مشغول بعلم حکمت و در آن فن مهارت داشته و وحید عصر خود بود پس شبی با فقهی بجائی  
همان شد پس در وقت خواب برای فقیه رخت خواب و بستری مهیا نمودند و برای آقا حسین چیزی نیاوردند  
پس فقیه با قاضی گفت که تو بیوی را بر زمینید از و صورت را با لاش میگین و خواب جناب آقا حسین صباح  
زو و بخدمت محقق سیرواری آقا محمد باقر صاحب ذخیره که شرح عبادات ارشاد و صاحب کفایت و از  
شاگردان شیخ بجائی و اجازت او دارد حاضر شده و ده دو از ده سال در خدمت او تلمذ در علم منقول  
نمود و از او اجازت گرفت و دختر او را نیز بجائیه نکاح خود در آورده و آقا جمال از دختر او تولد یافت و  
چون در معقول و منقول تدریس میکرد و لهذا او را اشهاد الکلی فی الکلی نامیدند و پیش از آقا جمال و ملا میرزا  
حسن شیروانی از شاگردان اومی باشند و سلطان صفوی در آن زمان از آقا حسین خواستش آن  
کرد که کتابی نوشته باشد و مخارج او را تکفل شد پس آقا حسین شروع نمود بشرح کتاب دروس شهید  
اقول و از ابتدائی آن کتاب قبیه برد و درق آنرا تاجیده هزار بیت شرح کرد پس در آن وقت سلطان وفات  
یافت و آقا حسین نوشتن آن شرح را ترک فرمود پس از سبب آن سوال نمود انجناب در جواب فرمود که سلطان  
آنرا تالیف مینمودند من و آن کتاب موسوم بمشارق السموس است فی شرح الدروس و صاحب وسائل  
اجازت از او دارم و مسب محمد بن حسین خونساری ملقب بجمال الدین و موقوف بمحقق خونساری و در  
تحقیق و تحقیق بی نظیر و عدیل است و از ملا محمد تقی مجلسی اجازت دارد و تالیفات او تعلیفه بر شرح مختر

تبریز و قزوین و کربلا

۴۴ اصول و تعلیق بر شرح لمعه که در غایت ستانت و دقیق است و تعلیق بر جفری به الحیات شرح تجرید  
 قوشچی و شرح فارسی بر کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی گویند که اقا جمال عبارتی گفت که جای تائیت بود و او  
 بتذکره ادا کرده بود و یا انعکس پس درین باب با او ایراد کردند در جواب گفت که الامر فی التذکره و التائیت سحله  
 پس لفظ سحله را نیز مؤنث آورد و در رساله ملاحظه فرمایند خواهی خواست که زیارت میت اقتدر و از کا نشان حرکت نمود و او  
 اصحابان شد بر اقا حسین مهران شد پس اقا جمال در مجلس حضور بهرسانه ملاحظه فرمایند از اقا جمال سوال کرد اقا  
 جمال از عمده جواب بر نیامد و تا آنوقت غالب اوقات را بیطالت میگذرانید پس ملاحظه دست برد  
 زد و گفت حیف در خانه اقا حسین بسته شد پس این سخن در اقا جمال تاثیر کرد و بنای کار را گذاشت پس  
 ملاحظه از مکه مراجعت کرد و بنامه اقا حسین آمد و با اقا جمال صحبت داشت دید که بسیار صاحب فضیلت  
 شده پس گفت که این اقا جمال غیران اقا جمال است که پارسال او را دیدیم و در زمانی برای اقا جمال شام  
 حاضر کردند در حالیکه اقا مشغول بمطالع بود پس خان را در اینجا گذاشتند و اقا بیچ ملتفت نشد تا اینکه بیکدیگر  
 اذان صبح بلند شد اقا سر برداشت دید که شام حاضر است گفت چرا آوردید گفتند که ما از او اول شب  
 آوردیم و شما ملتفت نشدید و هر سالی چهار هزار تومان با قاصد آمدیم که اقا قضاوت کند پس در زمانی  
 یکی از اعیان دولت در خدمت او حاضر شد پس شخصی مسند از او سوال کرد آن جناب جواب گفت  
 و گفت اکنون نمیدانم پس دیگر آمد و سوال کرد همان جواب را شنیدم تا چهار نفر که چهار مسند سوال کردند  
 و جواب بالا در می شنیدند آن کسیکه از اعیان دولت بود گفت که شما سال چهار هزار تومان از  
 سلطان میگیرید که بدانید و در این مجلس هر کس از شما سوال میکند شما میفرمایید که نمیدانم اقا جمال  
 در جواب فرمود که من آن چهار هزار تومان برائے آن چیز مانیکه میدانم میگیرم و اگر برائے آنچه  
 نمیدانم نخواهم تنخواه بگیرم خزینة پادشاه و فایان منی کند

### حج ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی

شعله نکاو و وارث محاسن فضلا و مقتدای متیقین از علماء ملقب بدقیق شیروانی و معروف بلامیرزا شیروانی  
 افکار بکارش نتیجه افکار اسلاف اشرف اولین و افعال در زنتارش در سطور طروس متاخرین چون خورشید  
 خشان تابان و نمایان است درین صافیش فریب بجزه و دقائق نهایت خوش فوا و از تلامذه استاد کل  
 فی الكل اقا حسین و اجازت او اش از عالم بلاشین وین اقا حسین است و در زمانی انعام زبانے و فاعل  
 بلاثانی مشید الفاظ و مبانی و معانی یعنی ملا میرزا شیروانی بالباس شیروان و کلاه وارد خدمت اقا حسین  
 خونساری گردید و در حالیکه آن جناب شرح اشارات شیخ بوعلی تدریس میفرمود ملا میرزا ایرادات بسیار

دقائق



بر او وارد ساخت پس اقا حسین نام و نشان او استفسار فرمود چون او را شناخت گفت که من مطالبه کرده  
 تونه نموده ام امشب مطالعه تو را بنمایم پس در نزد اقا حسین رحل اقامت انداخت و طمذ نمود و از جمله توالی  
 غریبه ملا میرزا اینکه در شکوک رکعات نماز ترویجی لازم نیست و مؤلف این کتاب در کتاب بدایع الاحکام در  
 شرح شرایع الاسلام قول او را نقل کرده ام و نهایت تو همین بتضعیف او نموده ام گویند که ملا میرزا  
 روزی در مدرسه بر سر عرض آیت باید نداشته باشد پس طلاب از جواب آن بناب عاجز و در بیان  
 شبیه بانی ماندند پس آنجناب کفی از آب برداشت و به هوا داد و فرمود که همین در ابطال این بریز  
 کافی است یعنی وجود آب دال است که این بر این شبهات و مغالطاتی باشند معاصم ضرورت می باشد  
 و هر شبهه که معاصم ضرورت است باطن و عاقل و فاسد و کاسد است و معروفست که ملا میرزا با اقا جمال  
 بیشه مزاج و مباحثه و مجادله و آزار میکرد و چون که غالباً اوقات را بر او تلخ میکرد -

در رحل ملا میرزا معامی شعر حافظ را

پس روزی شخصی آمد و اقا جمال را برای تعشی و شام ضیافت خواست اقا جمال را در باطن خیالی اینکه اگر ملا میرزا  
 را نخواسته باشد پس دو وعده دهد و آلا و تحسده دهد پس اقا جمال سوال کرد که ملا میرزا را چه وعده گرفت  
 گفت نه اقا جمال گفت که برو من امشب خواهم آمد پس آن شخص مضیف چنان گمان کرد که اقا جمال میل دارد  
 که ملا میرزا را هم وعده خواهد پس به نزد ملا میرزا رفت و او را نیز بضمیافت خواست چون زمان شام در رسید  
 اقا جمال بنجای آن شخص رفت دید که ملا میرزا هم در آنجا است پس ملا میرزا شروع نمود در مباحثه و مکالمه مسائل  
 علمی با اقا جمال بنویس که اقا جمال متغیر گردید پس صاحب خانه بظنانت و گیاست نمید که منظور اقا جمال آن بود  
 که ملا میرزا بنشیند پس صاحب خانه خواست که بوسیله از وسایل قطع سخن ملا میرزا نماید پس از ملا میرزا سوال کرد  
 که بعضی گفته اند که شعر اول دیوان خواب حافظه الایاتجا الساقی ادر کاسا و ما و لها که عشق آسان اول ولی قناد  
 معنی است باسم احمد و این چگونه می شود و مقصود مضیف آن بود که ملا میرزا در اینجا معطل شود زیرا که این شعر نیست  
 و از فکر کردن و معطل نشدنش باعث خلاصی اقا جمال شود پس ملا میرزا متوجه مضیف شد و مقاد و توجیه نمود بر آن  
 اینکه این شعر سحر است باسم احمد و بار دیگر با اقا جمال در آنجیت و مباحثه نمود -

در مطا ایه ملا میرزا

و چون در نزد ملا میرزا مذکور داشتند که فوق فلک اطلس نه ملا است و نه ملا ملا میرزا گفت که چون فوق  
 فلک اطلس سیدیم سستین ملا میرزا دست او را فرود می بریم پس اگر رفت خلا خواهد بود و الا ملا خواهد بود و این سخن از آنجناب  
 بر سبیل مزاح بود و آقا با فریبی پلانی نوشته است که ملا میرزا گفت که من هست و فتمه شرح جامی را

اینجا بنام بر آن اقا کرد که این  
 در مطا ایه ملا میرزا

درس گفتم و در هر دفعه فهمیدم چیز را که دفعه پیش نفهمیده بودم و از خارج سموع شد که ملا میرزا می گفت که بنفقا و دفعه شرح جامی را درس گفتم -

### در مطایبه ملا میرزا با آقا جمال

گویند که در زمانی آقا جمال و ملا میرزا با هم بجائی می رفتند و یکی از ایشان بر دراز گوش سوار بود و آقا جمال همیشه لباس خوبی پوشیده بود بر سببی بست و چون دراز گوش بصدوقه اقلک اصوات اصوات انجا بر شروع نفریاد انگر خود نمود ملا میرزا ترک بود و آقا جمال صفحائی ملا میرزا با آقا جمال گفت که این دراز گوش صفحائی میخواند پس ساعتی نگذشت که آن حیوان شروع باضراط نمود و آقا جمال ملا میرزا گفت که این حیوان جسته جسته ترکی نیز گویند -

### در بیان تالیفات ملا میرزا

و تالیفات این بزرگوار حواشی متفرقه غیردونه بر شرح لمعه است و خالی از لطافت نیست و حواشی غیردونه بر الهیات شرح تجرید است که با نهایت دقت است و کشف از آن میکند که آنجا در فن حکمت بطولی داشته و شرح فارسی بر کتاب معالم الاصول لیکن چون ترک بوده و فارسی او مشکل تر از عربی است و حاشیه بر معالم الاصول و چون خلیفه سلطان بر معالم حاشیه نوشته و ایرادات بر معالم نموده بوده ملا میرزا این حاشیه را در رد و ایرادات او نوشته و در آن حاشیه هر کجا که قیل علیه میگوید میگوید که منظورش سلطان العلماء است و این فقیر نیز حاشیه سلطان نوشته ام و از اسمی ساختم بر دو و ایرادات <sup>سیف</sup> که بر معالم فرموده رد نموده ام انصاف اینکه خلیفه سلطان نهایت فاضل و جامع و دقیق و او را حاشیه است بر حفری بر الهیات شرح تجرید و حاشیه بر شرح مختصر اصول عقده و حاشیه بر شرح لمعه اسم سامی او محمود است و سید نبی نسبت و در او احقر شیخ محمد پسر صاحب معالم و اوایل شیخ علی نواده شهید ثانی بوده زیرا که سلطان از شیخ محمد پسر صاحب معالم حاشیه نقل نموده و در قول معالم در تقسیم آن کان بوضع واحد -

### در احوال خلیفه سلطان

پس سلطان گفته که شیخ محمد پسر صاحب معالم از پدرش نقل کرده که مراد از وضع واحد وضع مستقل است که در او وضع اول ملحوظ نباشد و این دلیل است که در او شیخ محمد بوده و شیخ علی دو د سلطان را بر شرح لمعه فرموده و این دلیل است که در او اوایل شیخ علی بوده گویند که سلطان در سالی سفر نموده و در آنجا عمل هروله که مستحب بود بعمل نیاورد و چون با سنجان بازگشت و کیفیت هروله نکردن او بشنا عباس رسید خلیفه سلطان را خواسته و باو گفت که تو در کارخانه خدائی مانف و استنکاف و استکبار

می و روزی و هروله نمیکنی پس امر کرد که تبرزین بردوشش گذاشتند و حکم کرد که در حضور پادشاه و اعیان دولت در میدان شاه اصفهان هروله کند پس آنجناب در میدان شاه بان حالت هروله نمود و ظاهر اینکه او را خلیفه سلطان لقب گذاشتن برای ان بود که منصبی از جانب پادشاه داشت و از جمله مناصب غریبه سلطان اینکه اجنه وجود داشتند تا زمان پیغمبر پس بر طایفه جن نفرین کرد همه مردند و در این از من جن وجود ندارد و سید نعمت الله جزایری در انوار نعمانیه گفته که شیخ ثقه من برائے من نقل کرد که فاضل قزوینی ادا ام التدا یام بقائه ذکر کرده که ایشان بعد از بعثت پیغمبر وجود داشته اند پس پیغمبر ایشان را نفرین کرد و همه مردند و باین قول رفته است سلطان العلماء قدس الله سره تا اینجا کلام سید نعمت الله بود مؤلف کتاب گوید که مراد سید نعمت الله از شیخ ثقه آخوند ملا محمد باقر مجلسی است و مراد از سلطان العلماء که واضح است و اما فاضل قزوینی پس آن مشتبّه است و شاید مراد ملا خلیل قزوینی باشد چه او در ان عهد بوده و یا مراد ملا سلیمان پسر ملا خلیل باشد و یا مراد میرزا قوام الدین است که متن لمعه و خلاصه را نظم کرده است و حق اینکه ایشان وجود دارند چنانکه اخبار بسیار بر آن دال است علاوه بر تظاهر و تسماع و دیدن اجنه بآرسیده که پس از پیغمبر الی الان دیده میشوند و اگر برخلاف این تخری و ارد شد و محمول بر طایفه خاصه و یا مطروح است و اخبار داله بر وجود جن در زمان ائمه تو اتر معنوسه دارد و سید جزایری در همین باب گفته که حکایت کرد برایم او حد مقدس عدل که پدرش در دنیا در امکانه موحشه مظلله میرفت که شاید جن را ببیند پس برایش اتفاق نه افتاد پس ولد او باو گفت که جن ظاهر میشوند بر کسانیکه برای ایشان قوت قلب است بلکه ظاهر میشوند بر جمع غفار القلوب تا اینجا کلام سید نعمت الله بود مؤلف کتاب گوید که شاید مرادش از او حد مقدس عدل قبریه صدر کلام آخوند ملا محمد باقر مجلسی باشد و الله العالم مؤلف کتاب گوید که برایم حکایت نمود والد م که در روزی در جنگل تشکابن که قریب بسقراط الراس من بود سیر میکردم پس در نزد درختی دیدم که دختر بچه استاده با موی افشان و پنجه بعقب و پاشنه پاهایش پس من سوره قدر را تلاوت کردم از نظرم غائب و هیچ خوف هم نداشتم -

مد ملا عبدا لله توفی

و تون در بلاد خراسان نزد یک طایفه و ملا عبدا لله از معارف چهار نفر می باشد یکی ملا عبدا لله بن حسین تبری که بعد از این بیاید دوم میرزا عبدا لله صاحب ریاض العلماء که از تلامذه آخوند ملا محمد باقر مجلسی است و ریاض العلماء کتابیست که در احوال علماء سابقین نوشته است سوم آخوند ملا عبدا لله تری صاحب شرح تهذیب منطق و حاشیه معروف بر ان و حاشیه بر حاشیه جلال بر تهذیب کرامات او سابقان شد و او

و اُو حکیم بودہ و شیخ بھائی اورا توصیف بعلامہ نمودہ و شیخ بھائی در نزد او تلمذ نمودہ و صاحب مدارک نیز در نزد او تلمذ کردہ و ملا عبداللہ در نزد ملا جلال دوانی درس خواند و ملا جلال در نزد سید شریف درس خواند چہارم خواند ملا عبداللہ تونی ہست کہ انجاری مسلک بون و او در او اخر زمان شیخ بھائی و میرداماد بودہ و از تالیفات او کتاب واقیہ لا اصول است کہ براو شرح نوشتہ اند مانند سید صدر الدین بھائی و سید محسن کاظمی کہ شرح او چہل پنجاہ ہزار بیت میشود تقریباً و سید بحر العلوم نیز قدری از او اہل آن کتاب را شرح نوشتہ و در وقتے از اوقات ملا عبداللہ بدین میرداماد فرستہ و میان ایشان بحث و گفتگوی بسیار اتفاق افتاد چون ملا عبداللہ خواست کہ از مجلس رفتہ باشد میرداماد فرمود کہ امی اخوند ملا عبداللہ چون ازینجا بیرون رفتی مبادا بگوئی کہ با میرداماد مناظرہ نمودم بلکہ بر علما فخر کن کہ امروز کہ امروز کلام میرداماد را نمیدم انصاف ایکہ موافق حق و مطابق واقع فرمود چہ ملا عبداللہ را با نسبت بہ میرداماد مقام شاگردی ہست بلکہ بسیاری از تالیفات میرداماد را نفہمید۔

### در مکالمہ شاہ عباس با ملا عبداللہ

گویند کہ شاہ عباس روزی بدین اخوند ملا عبداللہ تونی آمد و اخوند مدرسہ خستہ بود و دو خالے از جماعت طلاب بود پس سلطان مدرسہ را سیر کرد و از ملا عبداللہ سوال کرد کہ مدرسہ شما چرا خالے و مجمع طلاب نیست ملا عبداللہ در جواب گفت کہ جواب این سوال را بعد از زمانے خواہم بشما عرضہ داشت پس روزی اخوند ملا عبداللہ بیاز دیدن شاہ رفت پس از طی تعارفات و گفتگو با پادشاہ بلا عبداللہ گفت کہ چیزی از من خواہش کن اخوند گفت کہ من مطلبی ندارم سلطان درین باب اصرار کرد و اخوند گفت اکنون کہ شما اصرار دارید مرا یک حاجت ہست و او آمنت کہ من سوار شوم و شما در پیش روی من پیادہ در میدان شاہ قدری راہ رفتہ باشید سلطان گفت کہ حکمت و سبب این چہ باشد اخوند گفت کہ جواب انرا بعد از چند ہی خواہم عرضہ داشت پس انجا چکہ سلطان صفویہ رحمہم اللہ تقالے از مرو چین دین حضرت سید المرسلین سلام اللہ علیہ وآلہ اجمعین بودند و در احترام علماء اعلام غایت کوشش داشتند لہذا اخوند سوار شد و شاہ عباس در پیش روی او روان شد و قدری فرستند و ہمہ اہل شہر و غیرہ دیدند پس اخوند سلطان را وداع کردہ بمکان خویش مراجعت نمود بعد از چند وقتی سلطان بار دیگر بدین اخوند ملا عبداللہ آمد دید کہ مدرسہ اخوند تلو از جماعت طلاب ہست پس اخوند استفسار نمود کہ سابقاً مدرسہ شما خالی از طلاب بود اکنون مدرسہ مملو از طلبہ کردیدہ و وجہ آن چہ باشد اخوند گفت کہ وجہ این با وجہ اینکہ از شما خواہش کردم کہ شما پیادہ و من سوار بر راہ رفتہ باشم آنت کہ چہ مردم در ابتدا سنے

امرفضیلت علم را و فضیلت عالم را نداشته اند و ظاهرین میباشند و معرفت ندارند لهذا در بدو امر در مدرسه  
 من کسی جمع نشد و در آن زمانکه من سوار شدم و شها پیاده در جلوراه رفتید مردم دانستند که  
 بحسب دنیا علم را آن قدر مقدار است که پادشاه پیاده در پیش روی عالم راه می رود فلذا بجهت عزت دنیا  
 و طلب جا و جلال و عظام دنیوی سریع الزوال در مدرسه جمع شده مشغول تحصیل گشته اند و چون  
 بعضی از مراتب علم را طی نمایند خواهند نیت ایشان خالص شد و نیت قربتی که مقصود اصلی در علم و جمیع  
 عبادات است خواهد حاصل شد کما و مراد فی الخبر اطلبوا العلم و لو لعین الله فانه یغفر الی الله -

### یوسف بن احمد بکر اسنی

یوسف بن احمد بن ابراهیم بکرانی مائری صاحب حدائق از طبقه انجاریمین است ولیکن متعصب نبود و بسیار  
 فاضل بوده و ترجمه خود را در اخر خود بدین وجه نوشته که مولد من در سنه هزار صد و هفت بود و اول  
 برادر من شیخ محمد در سنه هزار و صد و وازده بوده در قریه ماحوز زیرا که پدرم براسه تحصیل علم در آن  
 قریه در خدمت شیخ سلیمان بن عبدالقداحوری رفته بود و من پنج ساله بودم و در آن سال فسادوی در  
 بحرین روی داده و دو قبیله با یکدیگر در آویختند و من در حجر تربیت جدم بوده ام و جدم بامر غوص  
 و تجارت اشتغال داشته و کریم و رحیم و مادیانت و خیر بوده و هر چه بدستش می آمد بر همان و خویشان و دیگران  
 اتفاق میکرد و چیزی بدخیره نمیگذاشت و حرص نبود و مرا تربیت نمود زیرا که براسه پدرم بزرگتر از  
 من اولاد می نبود و برائی من معلی گرفت که قرآن بمن تعلیم میکرد و جدم کتابت بمن تعلیم کرد و وظ  
 پدرم در نهایت جودت بود و ازان پس نزد پدرم در سن منخواندم و مراد در آن زمان رغبت تحصیل  
 علم نبود بجهت غلبه جهالت کودکی و بنزد پدرم کتاب قطر الله خواندم و اکثر این ناظم در صرف و اول  
 قطبی را منخواندم تا اینکه خواج برای گرفتن بخرین بیوم آور شدند و سه سال جنگ میگردید تا اینکه هبیا  
 نیز حمایت کردند و بخرین را گرفتند و صلب و شک و فک نمودند و اکابر بقطیف و بلاد دیگر  
 گریختند و پدرم با عیال و اولاد بقطیف رفت و مراد بخرین در خانه که در قریه تا خورد اشتم گشت  
 که بعضی از کتب و اسباب را مخفی و دفن کرد و بدین امر کرد که از کتبی که بخرت برده بودند اگر پیدا  
 کردم گرفته باشم پس بعضی ازان را پیدا کردم و بعضی از اسباب مخفیة مخزونه و مدفونه را برور  
 نزد والد فرستادم و این چند سال کار تعطیل انجامید پس برای زیارت پدرم بقطیف رفتم و در  
 انجامد و طه نامدم پس پررم بجهت کثرت عیال و ضعف حال و قلت مال غرم براجت بسوی بخرین نمود  
 لیکن عجم را هوای اخذ بخرین بر سر آمد پس ماصبر کردیم که چه واقعه روی میدید پس عجم مغلوب شدند

## عمر در احوال یوسف بن احمد بحرانی

شدند و بلا دانش سوزند و خانه ما که در آنجا بود سوخته شد پس خزن پدرم زیان شد زیرا که در بنای  
 آنخانه مبلغ تخیری مخارج بود و همان سبب مرض او شد و دو ماه مرخص بود پس وفات نمود و در  
 وقت وفات گفت که من ذمه تو را بری نمیکنم اگر بر سفره نشینی و برادرانت در دور تو نشسته باشند  
 و برادرانم هر یک از ما رسته بودند و اکثر از ایشان اطفال بودند و ما در آن ایسان هم وفات یافته  
 بود و برائے ایشان مرجعی نبود پس بتلاشدم بعیال خود دو سال در قطف بعد از موت والد اقام  
 نمودم و در نزد شیخ حسین ماحوژی قدری از کتاب قطبی و قدری از کتاب شرح تجرید قدیم را میخواندم  
 و گاهی بجزین میرفتم برائے اصلاح درختان خرما که در آنجا داشتیم و حاصل آن را جمع میکردیم  
 و بقطیف میآدم و بدکس اشتغال میداشتم تا اینکه عجم بسبب صلح و دادن مال محتاج بجزین را  
 گرفتند زیرا که پادشاه عجم بسبب سوی تدبیر کارش پست و بجزین بجز شده بود پس بجزین برگشتم و مدت  
 پنج سال در آنجا ماندم و در نزد شیخ او حد شیخ احمد بن عبداللہ بلادی درس خواندم و از آن پس  
 در نزد شیخ عید اللہ بن علی درس میخواندم و در ضمن آنجا بکمال رغبت و بزیارت پیغمبر خدا مشرف  
 شدم و ایتمه را زیارت نمودم پس بقطیف برائے اخذ حدیث رفتم و نزد شیخ حسین از اول تحذیب قرأت  
 میکردم پس بسوی بجزین مراجعت نمودم و کار برین تنگ شد و دشمن بسیار گردید و این بعد از استیلاء  
 افغان بود و بدیار عجم پس من بولایت عجم رفتم و مدتی در کرمان ماندم پس از آن بسوی شیراز مراجعت  
 کردم پس در آنجا خدایتعالی اسباب اعزاز و اکرام مرا فراهم آورد و سلطان و حاکم آن دیار که میرزا محمد تقی بود  
 و ترقی کرد و میرزا محمد تقی خان شد پس در آنجا اکرام و احسان بسیار نمود و خدایتعالی محبت من بر دل او انداخت  
 و مدتی در سایه دولت او در مدرسه او اشتغال تبدیس داشتیم و نماز جمعه و جماعت در آن بلاد می نمودم  
 و در آنجا بسیاری از رسائل و اجوبه مسائل نوشتیم و مطالعه اشتغال داشتیم تا اینکه خرابی در آن بلاد روی داد  
 از آنجا به بعضی از دیهات رفتم و در قصبه فسانزل نمودم و عیال را بجزین فرستادم و عیال تان از آن  
 بلاد گرفتیم و در آنجا مشغول مطالعه شدم و کتاب حدائق را تا باب اغسال تصنیف نمودم و با اینحال بزراعت  
 اشتغال داشتم برائی اینکه برودان محتاج نباشم و متولی آن قریه میرزا محمد علی بود و نهایت محبت با من  
 داشت و احسان من بنمود و در آن مدت خراج از من مطالبه نکرد پس بلا بان بلاد بالا گرفت و میرزا محمد علی  
 کشته شد و کتاب حدائق را غایب نمایان نمید و قایمی روی داد که اکثر کتب من از دست من رفت  
 پس از آنجا با صطهبانات رفتم و آرزوی مشرف شدن بعبات عالیات داشتم پس بکر بلا رفتم و عازم کرمان  
 برافتم آنجا که آنوقت وفات و صابر بقرقره و مشغول مطالعه و تصنیف و تدیس و شروعت در تمام

کتاب حدائق نمودم چنانچه مجلد از ان بیرون آمد کتاب طهارت مشتمل بر دو جلد و کتاب صلوة مشتمل بر دو جلد و کتاب زکوة و کتاب صوم در یک مجلد و کتاب حج در یک مجلد و این کتاب با بحمد الله تعالی مانند آن عمل نشده در کتب اصحاب و سابقین برابران سبقت نگرفت در این باب زیرا که این کتاب مشتمل است بر جمیع نصوصی که متعلق بمسئله است و ذرا را می جمیع اقوال است و مشتمل بر بسیاری از فروع است و این از برکت این مکان شریف است و از آنچه در بلاد عجم نوشته شده است باین متانت نیت زیرا که همه نصوص و هم اقوال در ان ذکر نشده و مقصود ما آنست که کسی دارنده این کتاب است محتاج بکتاب اخبار و کتب استدلال نیت و در اثنا کئی کتاب رسائل بسیار در اجوبه مسائل نوشته شده چنانکه بیاید -

### در تالیفات شیخ یوسف بحرانی

پس تالیفات من از انجمله کتاب حدائق است تا کتاب حج و من الان اشتغال دارم بکتاب تاجرواخر از کتاب حجاب و نمودم و آنچه متعلق بجهاد است زیرا که آن قلیل النفع بود در این زمان بحسب متابعت بعضی از علمائے اعیان و صرف کردن وقت را در چیزے که انفع است و از ان جمله کتاب سلاسل بحمدید و تقیید ابن ابی الحدید است و در بر او در شرح نجوم البلاغة که آن را بقول خود بر مذہب معتزله نوشته است و در اول ان کتاب مقدمه نوشته ام که ثانی در امامت است و صلاحیت دارد که کتاب مستغنی باشد از ان پس نقل کردم کلام او را در شرح از جا باینکه متعلق بابامت و احوال خلفاست از ان یک جلد بیرون آمد و از جلد ثانی نیز نقلی بیرون آمد و اشتغال بکتاب حدائق مانع از اتمام آن شده و کتاب شهاب ثاقب در بیان معنی ناصب و آنچه از مطالب که بر آن ترتیب دارد و کتاب و در رنجفیه از ملقطات یوسفیان کتابت است که در آن فن مثل آن عمل نشده است مشتمل بر تحقیقات رایقه و ابجاث فایقه و کتاب عقده جواهر نوزیه در اجوبه مسائل بحرانیه و صلوة متنا و شرحا و رساله دیگر در صلوة که منتخب از ان است بعبارة ای که بر کسی مردمان و ضوح دارد و رساله محمدیه در احکام میراث ابدیه و کتاب جلیس الحاضر و انیس المسافر که جاری بحرانی کسکول است و رساله میزان التراجیح و رساله در تحقیق معنی اسلام و ایمان و رساله لوالی الزواجر و ترمیم عقده جواهر که مشتمل است بر اجوبه مسائل ان مسائل و کتاب نفحات ملکوتیه در رنجفیه و کتاب تدارک المذکر که مشتمل است بر بحث باصاحب مدارک در موافقتی که ظلم او در ان در اخرج است کرده و در تحقیق آن مسأله و نموده و یک مجلد از ان بیرون آمده که مشتمل است بر کتاب طهارت و صلوة و از ان پس اشتغال بکتاب حدائق مانع از انجام آن کتاب شده زیرا که در حدائق بحث باصاحب مدارک

در آن موضع نموده ایم و کتاب مسائل شیرازیہ و کتاب اعلام القاصدین بسوی مناجیح اصول  
 دین و ازان بیرون آمد باب اول در توحید لیکن این کتاب و کتاب مقدمه در واقعہ دہم  
 قریہ فسا مفقود شد و رسالہ قاطعہ قال و قیل در نجاست ما قلیل و در ان تعریض است بحدث کاشانی  
 قاضی کہ قاضی بظہارت شدہ و رسالہ کشف القناع عن صریح الدلیل در رد و رد کیکہ در صنایع قائل  
 بتسنن علی بن ابی طالب یعنی عموم منزلہ را اختیار کردہ متضمن است ان رسالہ بحثائے را بر مولائی عماد میر و امام  
 کہ قائل بعموم منزلہ است و رسالہ در آن نوشتہ کہ ہمہ انرا در رسالہ ما نقل کردیم و بطلان مطالب  
 انرا ظاہر ساختیم و رسالہ کنوز مودعہ در تمام صلوٰۃ در اکتہ اربعہ و رسالہ صوارم القاصدہ جہان  
 جامع بین ولد فاطمہ کہ شملت بر تحریم جمع میان دو فاطمیہ در نکاح و کتاب معراج البیتہ در  
 شرح من لا یخضرہ الفقیہ و کمی ازان کتاب از اولش بیرون آمد و تمام است و کتاب مسائل بھیمی  
 و رسالے کہ وارد شد از مرحوم مقدس سید عبداللہ بن سید علوی بجرانی کہ فاطن در بھیمان بود و حیات  
 و اجوبہ مسائل کا زرونیہ کہ ورود یافت از شیخ ابراہیم بن شیخ عبدالبنی بجرانی و اجوبہ مسائل  
 خشتیہ کہ وارد شد از ملا ابراہیم خشتی و اجوبہ مسائل شیخ احمد بن یوسف بن علی بن مظفر سیوری بجرانی  
 و اجوبہ مسائل شیخ امجد بن شیخ احمد بن مقدس شیخ حسن استانی بجرانی و اجوبہ مسائل سید عبدالستد  
 بن سید حسین خوری و کتاب کہ شملت بر خطبہ نماز جمعہ از اقل سال تا آخرش و کتاب انوار  
 جریہ و اتمام بدویہ در اجوبہ مسائل احمدیہ و آن را بدین اسم نامیدیم برای اینکه ان اجوبہ در جواب  
 حضرت سید اشہدای و توقع یافت پس منسوب بجائز شد و حاضر در اخبار یہ چیز نیز معبر شدہ و آن  
 قریب از صد سئلہ است و اجوبہ مسائل شیخ محمد بن شیخ حیدر نعیمی و غیر این کتاب اینجا کلام صاحب  
 حدائق بود در لود و غرض ازین تطویل انیکہ طالب علم نباید کہ بسبب فقر و فاقہ و ظلم ظلم و ورود  
 بلیتہ ترک تحصیل کند و یا از تصنیف و تالیف دست بکشد و صاحب حدائق در ان کتاب غالباً بطریق  
 اصحاب اجتهاد مشی کردہ و اقوال ایشان را ذکر کردہ و ایشان را بتعظیم نام بردہ و در اجازات خود  
 ایشان را بیچ کردہ و ثنائی و وطنی و روبر ملا محمد امین استرآبادی داشتہ و همچنین بر ملا محسن فیض  
 قدح نمودہ بلکہ در کتاب نفعات ملکوتیہ ملا محسن فیض را فاسد العقیدہ دانستہ اگرچہ شیخ یوسف و اولاد  
 و فقہ بعضی از فتاویٰ غریبہ وارد لیکن در آن عیبی نیست ولیکن مرحوم حاجی سید محمد باقر حجتہ الاسلام  
 کلمات و اقوال او را بیچ ذکر نمودہ و او را تعظیم نکرد و از ذکر اسم و کتاب او شہر از داشتہ  
 و شاید کہ برائے آن بودی کہ او از تلامذہ اقا باقر بود و لو مع الواسطہ و اقا باقر منع کردہ بود تا غلط



خود را از معاشرت با اخبار مین و کتاب حدائق را تا بکتاب بطلاق نوشته فیات او در سال یک هزار و صد و هشتاد و نیش در شهر ربیع الاول واقع شده پس عمرش تقریباً هفتاد و نه سال خواهد بود و اقامت با قبر بیهانے براوناز کرده و در کربلا مدفون گشته و برادرش شیخ عبدالعلی از جمله مشایخ اجازت و صاحب حدائق اورا وصف بقدر مقدس نموده و او اول کسی است که واجب دانسته است جعفر تسبیح را در دو رکعت اخیره بین و برادر دیگرش شیخ محمد نیز از مشایخ اجازت و شیخ خلف پسر شیخ عبدالعلی مذکور نیز از مشایخ اجازت است و شیخ حسین پسر شیخ محمد مذکور نیز چنین است۔

### در احوال شیخ حسین بن شیخ محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بخرانی ماخوزی جامع عقول و منقول و عمل و علم بوده و از مشایخ اجازت و صاحب حدائق است و ماخوزی نسبت با حوزت و ان سقریه است و پنج بحکم بعد از نون و آن مسکن این شیخ من پور است و بلتا بتا، مثنای فوقانیه بعد از لام و در آن قبر محقق علامه فیلسوف شیخ میثم بخرانی است که صاحب شرح ثلثه بر نهج البلاغه است صغیر و کبیر و متوسط و غریقه بغین معجزه و راسه مملعه و یا مثنایه تخانیه و تا مثنایه فوقانیه مصغره و این شیخ اجازت دارد از استادش شیخ سلیمان بن عبدالعزیز ماخوزی و این شیخ قریب به نو سال عمر کرده و با این حال ذهن او متغیر نشد و هیچیک از حواری او را اختلال راه نیافت مگر اینکه از کبر سن ضعفی با او دست داده و عجب اینکه این شیخ با این فضل ملکه تصنیف نداشته و چیزی در قالب تالیف نرخیته۔

### مفسر شیخ سلیمان بن شیخ عبداللہ

شیخ عبداللہ بن علی بن حسن بن احمد بن یوسف بن عمار بخرانی نادره زمان و علامه دوران بوده و ریاست بلاد بحرین در آن وقت با او منتهی شد و شاگرد او شیخ عبداللہ بن صالح بخرانی در ذکر او گفته که این شیخ اعجوبه و حفظ بوده و بسیار دقیق و سریع الانتقال در جواب مناظرات و طلاقت لسان و من مثل او هرگز ندیدم وثقه بود در نقل و ضابط بود و امام در عصر خود بود و وجد در دهر بود ادعان کردند برائے او جمیع علماء و اقران افضل و جمیع حکما و جامع جمیع علوم و علامه و جمیع فنون بود و حسن التقریر عجیب و خطیب شاعر و در غایت انصاف و اعظم علوم او حدیث و رجال و تواریخ بود و مرآت بیت کرد و مقرب داشت و تخصیص در میان امثال و اقران داد خدا تعالی بحق پیغمبر و آل پیغمبر که او را از من نیکوترین جزاء داد و عمر آنجناب قریب پنجاد بود و وفاتش در هفتم شمس شهر ربیع از سال هزار و صد و ست و یک بوده و دفن شد در مقبره شیخ میثم بن معلا همد شیخ میثم علامه مشهور